

جنبه روایت یک جنگ مانده

دکتر محسن رضایی

اشاره: تاکنون مباحث زیادی درباره جنگ ایران و عراق به صورت کتاب، مقاله، سخنرانی و تدریس ارائه شده است. گزارش حاضر بخش اول درس گفتار جناب آقای دکتر محسن رضایی فرمانده پیشین سپاه است که برای راویان بیان شده است متن حاضر پس از ملاحظه و اصلاح از سوی سخنران محترم برای چاپ آماده شده است. فرصت را معتنم شمرده و از مجموعه علمی-فرهنگی راویان نوربسیج دانشجویی استان تهران برای مساعدت در تهیه و آماده سازی گزارش تشکر می نمایم.

مقدمه

جنگ ایران و عراق در حقیقت دو جنگ است که یکی تحت الشعاع آن دیگری قرار گرفته است.

آنچه در کتب تاریخی آمده است این است که جنگ اصلی از شهریور ۱۳۵۹ شروع شده که دولت عراق از زمین، آسمان و دریا به ایران حمله می کند و بخش های زیادی از ۵ استان ایران را اشغال می کند و بیش از ۲/۵ میلیون نفر آواره می شوند اما ذکر این نکته لازم است که قبل از این جنگ، جنگ دیگری نیز وجود دارد که نام این جنگ را می توان «جنگ ما قبل جنگ» نامید که در حدود دو سال و نیم بین ایران و عراق یک جنگ سیاسی وجود داشت که اگر آن جنگ دوم به وجود نمی آمد خود همین جنگ اول، یک جنگ جدی و از جمله بزرگ ترین حوادث بین ایران و عراق در طی ۱۰۰ سال اخیر محسوب می شد.

جنگ ما قبل جنگ

این «جنگ ما قبل جنگ» از تبعید حضرت امام (ره) از عراق به فرانسه (پاریس) شروع می شود. حضرت امام بعد از حوادث سال ۱۳۴۲ ابتدا به ترکیه و سپس به عراق تبعید شدند که در آنجا نیز نوعی کنترل امنیتی و سیاسی توسط حکومت بغداد در اطراف امام وجود داشت. دولت عراق برای اینکه به رژیم شاه در مسایل مرزی فشار بیاورد در یک حد محدودی به انقلابیون اجازه می داد که به نجف و کربلا رفت و آمد کنند و با امام تماس داشته باشند و حتی شبکه رادیویی را نیز در اختیار انقلابیونی که طرفدار امام بودند قرار داده بود. ظاهر کار نشان می داد دولت آقای حسن البکر با انقلابیون است

لکن پس از اوج گیری مبارزات انقلابیون در سال ۵۶ این محدودیت نسبت به امام شدت گرفت و رفت و آمدها دیگر به سختی انجام می شد تا اینکه دولت عراق امام را مجدداً تبعید کرد و قرار بر این شد که امام به کویت بروند. امام تا مرز کویت رفتند ولی به یکباره امام را بازگرداندند و سپس به پاریس تبعید کردند. حضرت امام دلشان می خواست که به یک کشور اسلامی بروند و نگران بودند از اینکه به کشورهای غربی بروند.

این اولین بد رفتاری دولت عراق با ایران قبل از پیروزی انقلاب بود که نشان می دهد دولت عراق کاملاً در اختیار آمریکا قرار گرفته بود.

زمینه های شروع جنگ

در همین ایام صدام قبل از ریاست جمهوری و در دولت آقای حسن البکر در شورای عالی انقلاب عراق صحبتی می کند مبنی بر اینکه من نگران حوادث سال ۱۹۸۰ هستم چون احتمال می دهیم که روحانیون ایران موفق شوند و بتوانند یک حکومت مستقل تشکیل بدهند و ممکن است در سال های آینده دولت ایران به عراق حمله کند. قبل از پیروزی انقلاب، صدام شروع به زمینه چینی و ایجاد نگرانی در دولتمردان عراق در مورد اوضاع ایران نموده بود.

هنوز یک ماه از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود که درگیری های داخلی در گوشه و کنار ایران از جمله کردستان، سیستان و بلوچستان و خوزستان بوجود آمد و اغتشاشات داخلی اوج گرفت. اسنادی که از این جریانات به دست آمد نشان از آن داشت که در این شورش ها سازمان اطلاعات و امنیت عراق دست دارد، مثلاً دولت

از ابتدای سال ۱۳۵۹ اوضاع بین ایران و عراق بحرانی تر شد. کودتای ناموفقی در ایران صورت گرفت که بعد مشخص شد سران این کودتا در بغداد جلسه داشته اند که آیا ابتدا عراق به ایران حمله کند و بعد از حمله به ایران کودتا شکل بگیرد یا ابتدا کودتا انجام شود و سپس حمله عراق، که در نهایت تصمیم می گیرند اول کودتا کنند.

عراق به کردها و دمکرات ها در کردستان ایران و همچنین به طرفداران خلق عرب در خوزستان تسلیحات فراوان می داد. عراقی ها در خرمشهر مدرسه ای برای فرزندان کارمندان کنسولگری عراق داشتند که این مدرسه به یک آموزشگاه نظامی تبدیل شده بود و بعدها که کمیته انقلاب اسلامی خرمشهر آنجا را گرفت مشخص شد که ۱۲ افسر عراقی رسماً در آنجا آموزش نظامی می دهند و نیرو تربیت می کنند.

با بررسی انفجارات مکرر لوله های نفت خوزستان به سازمان امنیت عراق رسیدیم و مشخص شد که در پشت این حوادث دولت عراق دست دارد.

صدام، رئیس جمهور عراق

۶ ماه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران یعنی در تیرماه ۱۳۵۸، حسن البکر به طرز مشکوکی کنار رفت و صدام بعنوان رئیس جمهور روی کار می آید و دارای قدرت مطلق می گردد چرا که در عراق همه کاره رئیس جمهور است چون به عنوان رئیس دولت، نخست وزیر، فرمانده کل نیروهای مسلح و رئیس شورای انقلاب عراق هم می باشد و لذا حق تصمیم گیری های ویژه و اختیارات مطلق دارد.

بعد از اینکه صدام عملاً اختیار کشور عراق را به دست گرفت دست به اقداماتی زد که می توان به عنوان مثال به دستگیری تمام اعضای حزب کمونیست عراق اشاره کرد.

بعد از مدتی صدام ادعا کرد که کودتایی با تحریک ایران و سوریه قرار بوده در عراق شکل بگیرد که من توانسته ام این کودتا را کشف و خنثی کنم که به دنبال این ادعا تعداد زیادی از طرفداران ایران و سوریه که در ارتش عراق بودند دستگیر و اعدام شدند و این یعنی یک تصفیه نیروی انسانی در ارتش و نیروهای نظامی.

مدتی بعد از بسته شدن مدرسه عراقی ها در خرمشهر، ارتش

عراق کنسولگری ایران در بصره را محاصره نموده و پس از ضرب و شتم دیپلمات های ایرانی آنجا را تعطیل می کند که از این زمان به بعد جنگ سفارتخانه ها بین دو کشور به وجود می آید که در طول چند ماه ایران، چند دفتر کنسولگری عراق از جمله در کرمانشاه را تعطیل کرده و دولت عراق نیز سفارتخانه ایران در بغداد را تسخیر و سفیر ایران را اخراج می کند. این عوامل باعث شده بود که بیش از پیش روابط سیاسی بین ایران و عراق تیره شود.

دستگیری و اخراج بیش از صد هزار عراقی که مدعی بودند آنها دارای اصالت ایرانی هستند ولو اینکه در خود عراق متولد شده باشند و همچنین دستگیری و به شهادت رساندن آیت الله صدر و خواهر ایشان بنت الهدی و نهایتاً تبعید آیت الله حکیم به همراه خانواده شان به ایران از جمله اقدامات و حوادثی است که تا قبل از سال ۵۹ رخ می دهد و تا این زمان هنوز جنگ نظامی شروع نشده بود و این مقطع همان مقطع جنگ ما قبل جنگ است که از جمله حوادث بزرگ در تاریخ کشور ما می باشد که متأسفانه در رابطه با دوران جنگ تحمیلی کمتر به آن توجه می شود.

کودتای شبکه نقاب

از ابتدای سال ۱۳۵۹ اوضاع بین ایران و عراق بحرانی تر شد. کودتای ناموفقی در ایران صورت گرفت که بعد مشخص شد سران این کودتا در بغداد جلسه داشته اند که آیا ابتدا عراق به ایران حمله کند و بعد از حمله به ایران کودتا شکل بگیرد یا ابتدا کودتا انجام شود و سپس حمله عراق، که در نهایت تصمیم می گیرند اول کودتا کنند. از خلال بازجویی ها این اطلاعات به دست آمد که دولت صدام در این کودتا دست داشته و آن را حمایت می کرده است.

جریان کشف کودتا به این صورت بود که من در آن موقع بعنوان مسئول اطلاعات سپاه حدود دو هفته قبل از کودتا خدمت مقام معظم رهبری که در آن زمان سخنگوی شورای عالی دفاع و عضو شورای انقلاب بودند رسیدم و گفتم که ما کودتایی را شناسایی کرده ایم ولی تاریخ آن را نمی دانیم.

شب قبل از کودتا یکی از خلبانانی که قرار بوده بیت امام در جماران را بمباران کند به خاطر اصرار زیاد مادرش که اتفاقی از جریان خبردار می شود خدمت آقای خامنه ای می رسد و جریان را شرح می دهد و اعتراف می کند، ایشان نیز سریعاً من را ساعت ۱۲ شب مطلع می کنند و به این واسطه از زمان و مکان این کودتا مطلع می شوم اما مشکل در این بود که ما فقط ۶ ساعت برای از بین بردن این کودتا وقت داشتیم و لذا همان شب با بسیج کردن نیروهای اطلاعات و سپاه به سمت پایگاه هوایی شهید نوزده همدان حرکت کردیم و زودتر از آنها به این

**عراقی‌ها در خرمشهر مدرسه‌ای برای
فرزندان کارمندان کنسولگری عراق داشتند
که این مدرسه به یک آموزشگاه نظامی تبدیل
شده بود و بعدها که کمیته انقلاب اسلامی
خرمشهر آنجا را گرفت مشخص شد که ۱۲
افسر عراقی رسماً در آنجا آموزش نظامی
می‌دهند و نیرو تربیت می‌کنند.**

می‌دهد که ما قبل از جنگ رسمی با عراق، درگیر یک جنگ غیر رسمی و به عبارتی «جنگ ما قبل جنگ» بوده‌ایم.

نقش قدرت‌های خارجی در شروع جنگ

اسناد و مدارک متعددی وجود دارد مبنی بر اینکه آمریکائی‌ها و شوروی‌ها در تحریک عراق برای حمله به ایران دخالت داشتند. شوروی‌ها از حمله عراق به ایران با خبر بودند و بعد از شروع جنگ نیز حتی پشتیبانی‌های نظامی و دفاعی خود را از ارتش عراق کاهش ندادند لکن آمریکائی‌ها بیشتر از شوروی‌ها نقش داشتند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به جلسه صدام حسین با برژینسکی در مرز اردن و در خرداد سال ۱۳۵۹ اشاره کرد که برژینسکی پس از این جلسه رسماً اعلام می‌کند که عراق هیچ خطری برای آمریکا نیست و این خود چراغ سبزی است برای عراق مبنی بر اینکه اگر شما به ایران حمله کنید از شما پشتیبانی خواهیم کرد.

از لحاظ منطقی نیز به این علت که ارتش ایران در زمان رژیم پهلوی دارای تجهیزات نظامی اروپایی و آمریکایی بود، دولت عراق قبل از حمله باید از این بابت که آمریکا و اروپا در جنگ به ایران کمک نمی‌کنند مطمئن می‌شد. بعد از جنگ عراق با کویت، اسناد و مدارکی منتشر شد که آمریکائی‌ها به عراق این تعهد را داده بودند که از عراق حمایت تسلیحاتی بکنند و ایران را در جنگ تنها بگذارند. اینگونه مسائل در حقیقت از پشتوانه‌های صدام برای حمله به ایران بود.

استعداد نظامی ارتش عراق در شروع جنگ

بعد از درگیری پاسگاه‌های مرزی و جنگ سفارتخانه‌ای بالاخره در تاریخ ۵۹/۶/۳۱ جنگ سراسری آغاز شد و با وجود اینکه اخباری مبنی بر حمله عراق به ایران، به دست ما رسیده بود اما شواهد نشان می‌دهد که دولت ایران غافل گیر شده است.

در فروردین سال ۱۳۵۹ ارتش ایران چندین لشکر را به مناطق غرب و جنوب می‌فرستد و اعلام آماده باش کامل می‌دهد و حتی

پایگاه هوایی که هواپیماهای جنگنده فانتوم در آن بود، رسیدیم. قرار بود کودتاچیان به چندین محل مهم از جمله بیت امام، مجلس و دفتر ریاست جمهوری حمله کنند. در میان کودتاچیان حدود ۴۰۰ نفر از کلاه سبزه‌ها و تکاورهایی بودند که قبل از انقلاب از ایران فرار کرده و پس از پیروزی انقلاب از طریق مرزهای عراق به داخل ایران آمده‌اند.

پس از انجام بازجویی از این افراد مشخص شد که آنها در تمامی استان‌های ایران دارای نیرو بوده و گسترش وسیعی در ایران داشتند و حتی در بین عشایر نیز نیرو دارند و جلسات خود را در بغداد و در سازمان امنیت عراق تشکیل می‌دادند و در این جلسات کاملاً بحث شده بود که بعد از کودتا چه اقداماتی در داخل کشور انجام شود.

در اوایل انقلاب پس از تشکیل دولت موقت امام به قم رفتند و سپس به تهران آمدند. در آن زمان امام در بیمارستان قلب بودند و هیچ کس اجازه ملاقات با امام را نداشت و فقط من تنها کسی بودم که این اجازه را داشتم چرا که مسئول اطلاعات سپاه بودم و تمام اطلاعات کودتا را در همان زمان به امام می‌رساندم ولی دقیقاً در خاطر من نیست که امام چه جمله‌ای را در رابطه با کودتا فرمودند.

درگیری‌های مرزی و آغاز جنگ

در فروردین سال ۱۳۵۹ درگیری‌های نظامی در پاسگاه‌های مرزی بین دو کشور شروع شد. ارتش عراق در دهلران و قصر شیرین به پاسگاه‌های مرزی ایران حمله می‌کند که تعدادی شهید و اسیر دادیم و اکنون در بین آزادگان ما کسانی هستند که در اردیبهشت ۵۹ اسیر شده‌اند. ۲ ماه قبل از جنگ یعنی در مرداد سال ۵۹ ارتش عراق به ارتفاعات میمک در استان ایلام حمله کرده و آنجا را تصرف می‌کند که این را به صورت رسمی اعلام کردند. در اواخر شهریور سال ۵۹ به شهرهای مرزی ایران خمپاره شلیک می‌شد و در نهایت ارتش عراق در تاریخ ۳۱ شهریور سال ۱۳۵۹ بطور رسمی از زمین، هوا و دریا به ایران حمله می‌کند.

وقتی که عراق به ایران حمله کرد حضرت امام فرمودند که دزدی آمده و سنگی انداخته و رفته است و ما چنان سیلی به عراق بزنیم که از جای خود بلند نشود. اولین برخورد امام با مسئله جنگ اینگونه بود که دستور تشکیل قرارگاه مرکزی را جهت مقابله با هجوم دشمن دادند.

بنابراین قبل از ۳۱ شهریور ۵۹ یک جنگ سیاسی شدیدی در ایران وجود داشت که بتدریج به جنگ نظامی تبدیل شد. کمک به ضد انقلاب، تقویت شورش‌های داخلی، حمایت از کودتاچیان، حمله به کنسولگری‌ها، جنگ سفارتخانه‌ها و درگیری‌های مرزی نشان

طرحی نیز برای دفاع از مرزهای ایران تدوین می شود اما بعد از مدتی اعلام می کنند که خطری وجود ندارد و می توانید نیروهایتان را عقب بکشید که در اردیبهشت ۱۳۵۹ یعنی ۵ ماه قبل از حمله سراسری عراق، لشکرهای ۹۲ زرهی در جنوب، ۶۴ و ۲۸ در شمال غرب و کرمانشاه مواضعشان را تعدیل می کنند و افسرانشان را به مرخصی می فرستند و تا ۵ ماه بعد که جنگ سراسری شروع می شود در حقیقت نوعی عدم آمادگی در ایران حاکم می شود.

عراق نیز با یک نیروی کامل یعنی با ۳ سپاه که هر سپاه متشکل از چند لشکر می باشد به ایران حمله می کند.

- سپاه یکم در محور شمالی که مرکزیت آن در کرکوک است با ۴ لشکر (لشکرهای ۲، ۴، ۷، ۸) به استان های کردستان و آذربایجان غربی حمله کرده و شهرهای مریوان، بانه، پیرانشهر، سردشت، پاره و ارتفاعات آن را اشغال می کند.

- سپاه دوم در محور میانی که مرکزیت آن در بغداد است با ۳ لشکر زرهی (لشکرهای ۳، ۶، ۱۰) به استان کرمانشاه و ایلام حمله کرده و شهرهای قصر شیرین، سرپل ذهاب، گیلان غرب، سومار، نفت شهر و مهران را مورد هجوم قرار می دهد.

- سپاه سوم در محور جنوبی که مرکزیت آن در ناصریه است با ۲ لشکر پیاده (لشکرهای ۱ و ۵) و ۳ لشکر زرهی (۹ و ۱۱ و ۱۲) که حدود چهل درصد از نیروی زمینی ارتش عراق می باشد به استان خوزستان حمله کرده و شهرهای دهلران، شوش، اندیمشک، اهواز، خرمشهر، آبادان، شادگان، سوسنگرد، بستان و هویزه را مورد هجوم قرار می دهد.

آرایش نیروی زمینی ارتش عراق در حمله به ایران بیانگر این است که ارتش عراق، خوزستان را به عنوان هدف اصلی انتخاب کرده و استان های کرمانشاه، ایلام، کردستان و آذربایجان غربی را به عنوان

آرایش نیروی زمینی ارتش عراق در حمله به ایران بیانگر این است که ارتش عراق، خوزستان را به عنوان هدف اصلی انتخاب کرده و استان های کرمانشاه، ایلام، کردستان و آذربایجان غربی را به عنوان پشتیبانی از عملیات جنوب و تجزیه قوای ایران در نظر گرفته بود که در اصطلاح نظامی این را تلاش اصلی و تلاش فرعی می گویند.

پشتیبانی از عملیات جنوب و تجزیه قوای ایران در نظر گرفته بود که در اصطلاح نظامی این را تلاش اصلی و تلاش فرعی می گویند.

در حقیقت نیروی زمینی عراق با ۱۲ لشکر که ۵ لشکر آن زرهی و ۲ لشکر مکانیزه و ۵ لشکر پیاده و ۳ تیپ نیروی مخصوص مستقل که در حد یک لشکر می باشد و ۲۰ تیپ گارد مرزی به کشور ایران که در مقابل تنها ۳ لشکر - مستقر در خط مرزی غرب کشور - بیشتر نداشته است و این ۳ لشکر نیز در آمادگی کامل نبودند حمله می کند و لذا در اولین هجوم، هیچ پاسگاه مرزی بیشتر از ۳ تا ۴ ساعت نمی تواند مقاومت کند و سقوط می کنند.

تنها نیروی که می تواند مدتی مقاومت می کند، تیپ ۳۷ زرهی شیراز در پاسگاه مرزی فکه است که مقاومت زیادی می کنند ولی به علت سقوط محور عین خوش و دهلران توسط ارتش عراق محاصره می شوند و هنگامی که می خواهند فرار کنند متوجه می شوند که پل پشت سرشان بسته شده و لذا تانک هایشان را رها کرده و به دل رودخانه کرخه می زنند. این همان پل نادری (جسر نادری) است که سقوط می کند و خیلی از رزمندگان در رودخانه غرق می شوند.

جنگ شهرها

مرزها زود سقوط کردند ولیکن ارتش عراق به هر شهری که رسید متوقف شد و یک جنگ جدیدی شروع شد به اسم جنگ شهرها و جنگ شهرها یعنی مقاومت. مقاومت مردمی در خرمشهر، هویزه، سوسنگرد، بستان، قصر شیرین، سرپل ذهاب و غیره از جمله حوادثی است که در روزهای اول هجوم توسط مردم شکل گرفت و نقش مهمی در توقف ارتش عراق داشت و لذا ارتش عراق بیابان ها را تصرف کرد ولی زمانی که به شهرها رسید با مقاومت بسیار سنگینی روبرو شد.

یکی از این مقاومت ها، مقاومت خرمشهر بود که قرین بر بیست و چند شبانه روز مردم و رزمندگان مقاومت کردند در حالی که تمام مرزها سقوط کرده، جاده اهواز به خرمشهر نیز بسته شده و خرمشهر در محاصره است، اما هفته ها مقاومت می کنند. در سوسنگرد و حمیدیه نیز وضع همین طور است ولی هفته ها مقاومت می کنند.

از نظر شدت مقاومت و درگیری ها، بیشترین مقاومت را اول خرمشهر و سپس سوسنگرد، قصر شیرین، سرپل ذهاب و مریوان داشته است.

آن زمان بحث هایی مطرح می شد که مقاومت این شهرها چه فایده ای دارد؟ یکی از این آقایان نظامی می گفت که مقاومت خرمشهر هیچ اثر نظامی برای ما ندارد جز اینکه ما فقط شهید بدهیم و لذا نباید مقاومت کرد. بعدها مشخص شد که این نظریه کاملاً اشتباه

ارتش عراق برتری نظامی در زمین را در دست گرفته بود و ایران هم در هوا، اما چون امکانات هوایی ما محدود بود و آمریکا هم قطعات و لوازم یدکی به ما نمی داد، کم کم توان نبرد هوایی ما هم فرسایش پیدا کرده و بعد از گذشت ۳ ماه عملاً برتری در زمین و آسمان با ارتش عراق بود به نحوی که در زمین بیش از ۵ استان ایران را اشغال کرده بود.

عملیات های ناموفق

پس از مدتی فرمانده قوای نظامی ایران که آقای بنی صدر بود شورای عالی دفاع را فعال کرده و خودشان شخصاً در جبهه حضور به عمل رساندند حتی بعضاً خط مقدم هم می رفتند. همه بسیج شدند که ایران باید در زمین تعیین تکلیف نماید و شهرهایش را آزاد نماید. آقای بنی صدر آماده شد که چهار عملیات را یکی پس از دیگری انجام دهد.

اولین عملیات حدود ۲۴ روز بعد از شروع جنگ سراسری در جبهه دزفول و در تاریخ ۲۳ مهرماه ۱۳۵۹ انجام پذیرفت. دو لشکر ۲۱ و ۱۶ حمله ای را از محور دزفول و شوش به سمت منطقه ای که بعدها عملیات فتح المبین در همانجا انجام شد در غرب رود کرخه انجام دادند. خود آقای بنی صدر نیز در دزفول عملیات را فرماندهی می کرد ولی این عملیات ۲ ساعت بیشتر طول نکشید و ایران شکست خورد و ۹۰ دستگاه تانک و نفربر را به جا گذاشت و به سمت دزفول برگشت در حالی که عملیات بگونه ای طراحی شده بود که قرار بود وقتی لشکر ۲۱ از پل (رودخانه کرخه) عبور می کند و به سرپلی دست پیدا می کند، لشکر ۱۶ از آن عبور کرده و تافکه یعنی ۵۰ کیلومتر برود و به مرز برسد. بعداً مشخص شد که این طرح کاملاً طرحی خیالی و کاغذی بوده چون حمله ۲ ساعت بیشتر طول نکشید و ارتش ایران در این حمله تلفات تسلیحاتی زیادی داد.

تا ۱۶ دی ماه همان سال یعنی حدود دو ماه و نیم جبهه ها به رکود کشیده شد بگونه ای که نه ارتش عراق می توانست جلو بیاید چون موقعیتشان تثبیت شده بود و نه ایران می توانست برود زمین هایی را که از دست داده بود آزاد کند.

در این دو ماه و نیم که جنگ رکود داشت یک حالت ناامیدی پیدا

بوده زیرا اگر این مقاومت ها صورت نمی گرفت شهرهای آبادان، شادگان و ماهشهر هم به دنبال آن سقوط می کرد و این مقاومت خرمشهر بود که یک ماه ارتش عراق را از رسیدن به هدف اصلیش که تسلط کامل بر خوزستان بود بازداشت.

ارتش عراق به دروازه های اهواز نیز رسیده بود ولی وارد نمی شد چون مرتب خبر می آوردند که خرمشهر هنوز مقاومت می کند و تا زمانی که نتوانند خرمشهر را بگیرند، نمی توانند وارد اهواز بشوند. این نشان از تفاوت تفکر کلاسیک با تفکر انقلابی است. سقوط خرمشهر از نظر بچه های انقلابی بسیار مهم بود. سقوط نکردن خرمشهر در اوایل جنگ بیشتر جنبه معنوی داشت و رزمندگان مقاومت شاید آن روزها متوجه نتیجه کار خود نبودند اما بعد از اینکه سطح اطلاعات و دانش نظامی آنان افزایش پیدا کرد متوجه اهمیت و بزرگی کار خود شدند. مقاومت در خرمشهر و سوسنگر از علل های مهم سقوط نکردن اهواز بود و گر نه اهواز قطعاً سقوط کرده بود.

جنگ در آسمان و دریا

در ساعات اولیه جنگ، آسمان ایران کاملاً در اختیار عراقی ها بود. ارتش عراق برای هر شهر چند هواپیما فرستاده بود بگونه ای که بیش از ۱۵ بار فرودگاه مهرآباد را زدند و تقریباً نیمه غربی ایران را تصرف کرده بود.

در دریا هم ناوچه های ارتش عراق به سکوه های نفتی و شناورهای ایران در خلیج فارس حمله کردند منتهی موفقیت خاصی بدست نیاوردند. وقتی این اتفاق افتاد بلافاصله حضرت امام (ره) اعلام کردند که این جنگ، جنگ اسلام و کفر است و ما آنچنان سیلی به گوش صدام خواهیم زد که از جایش بلند نشود. مقام معظم رهبری (مدظله) هم که آن زمان سخنگوی شورای عالی دفاع بودند در تلویزیون اعلام کردند که ما هم با عراق وارد جنگ می شویم.

در فردای شروع جنگ یعنی اول مهرماه ۵۹، بیش از ۱۵۰ تا ۲۰۰ فروند هواپیما از فرودگاه های مختلف کشور بلند شدند و مقرهایی در داخل خاک عراق از کرکوک، سلیمانیه، بغداد و کوت بجز کربلا و نجف را بمباران کردند که در این حمله تقریباً اکثر فرودگاه ها و مناطق نظامی و صنعتی عراق بمباران شد و جنگ با شدت تمام آغاز گشت.

ارتش عراق برتری نظامی در زمین را در دست گرفته بود و ایران هم در هوا، اما چون امکانات هوایی ما محدود بود و آمریکا هم قطعات و لوازم یدکی به ما نمی داد، کم کم توان نبرد هوایی ما هم فرسایش پیدا کرده و بعد از گذشت ۳ ماه عملاً برتری در زمین و آسمان با ارتش عراق بود به نحوی که در زمین بیش از ۵ استان ایران را اشغال کرده بود.

شده بود و لذا عده‌ای می‌گفتند که از سلاح آب استفاده کنیم یعنی سد دز را بشکنیم یا دریچه‌ها را باز کنیم و زیر پای عراقی‌ها آب بیندازیم. شهید فلاحی معتقد بود که ما به احتمال زیاد دیگر نمی‌توانیم جلوی سقوط اهواز را بگیریم پس باید آب بیندازیم زیر پای عراقی‌ها و رفته بودند دنبال انواع طرح‌های آب و دنبال لشکر آب می‌گشتند و معروف شده بود که قرارگاه آب درست کرده‌اند تا مانع سقوط اهواز بشوند.

سومین عملیات در ۱۶ دی ماه همان سال با عنوان عملیات نصر نهایی یا هویزه - تنومه انجام شد که قرار بود در این عملیات ارتش ایران شهر هویزه و بعد پادگان حمید را آزاد کند و ۳۰ تا ۴۰ کیلومتر در عمق یعنی تا کوشک و طلائی‌ه پیش برود و به مرزهای بین‌المللی برسد.

شروع این عملیات بسیار خوب بود به طوری که ارتش ایران حدود ۱۰۰۰ نفر اسیر گرفت ولیکن بلافاصله ارتش عراق با تیپ ۱۰ زرهی که تانک‌های T۷۲ داشت و آرپی چی به آن اثر نمی‌کرد و مثل مشمت بود بر دیوار هجوم آورد و لذا در جریان این پاتک لشکر ایران چون سواره بودند عقب نشینی می‌کند و این دانشجویان پیرو خط امام که قبلاً در لانه جاسوسی بودند و آن موقع رفته بودند به هویزه با تانک‌های عراق مواجه می‌شوند و در محاصره افتادند و شهید شدند مثل شهید علم الهدی یا شهید قدوسی فرزند آیت‌الله قدوسی دادستان کل کشور.

در اثر این پاتک اکثر آن عراقی‌هایی که اسیر گرفته بودیم مجدداً به دست خود عراق افتادند و عملیات نصر هم با شکست روبرو شد. عملیات چهارم ایران حدود ۴ روز بعد در محور آبادان با عنوان عملیات توکل در ۲۰ دی ماه ۵۹ صورت گرفت که این عملیات نیز با شکست مواجه شد. عملیات دیگری هم حدود اوایل بهمن در محور ماهشهر صورت گرفت که آن هم با شکست مواجه شد.

استراتژی جنگ بیست ساله

در حقیقت ۶ ماه اول جنگ با فراز و نشیب‌هایی سپری شد چون در آن مقطع ایران حتی نتوانست یک تپه هم آزاد کند. در آن مقطع که مقطع هجوم عراق و تثبیت است ارتش ایران و عراق با ناکامی در عملیات زمینی به یک حالت موازنه قوا می‌رسند که هیچ کدام دیگر نمی‌توانند کاری انجام بدهند یعنی نه ارتش عراق می‌تواند بیاید اهواز و دزفول را بگیرد و نه ارتش ایران می‌تواند برود خرمشهر و سوسنگرد و هویزه را آزاد کند.

در همین موقعیت است که نغمه‌های صلح و آتش بس آغاز می‌شود. البته صدام چندین بار اعلام آتش بس کرده بود: از جمله هفته اول اعلام آتش بس می‌دهد که ایران می‌گوید شما آمده‌اید شهرهای ما را گرفته‌اید حالا می‌گویید آتش بس!!!

بعد از آن نیز چندین هیئت مذاکره‌کننده صلح وارد ایران می‌شود و از آن طرف هم ایران پیروزی به دست نمی‌آورد و به نتیجه‌ای نمی‌رسد و در اینجا بود که «استراتژی جنگ بیست ساله» مطرح می‌شود. هنگامی که به امام می‌گویند اگر شما الان زیر بار آتش بس نروید و صلح نکنید این جنگ ممکن است بیست سال طول بکشد، امام فرمودند: «اگر این جنگ بیست سال هم طول بکشد ما ایستاده‌ایم».

اینکه امام فرمودند بیست سال، این بیست سال را از خودشان نگفتند بلکه در سطح جامعه چنین می‌گفتند که ایران شکست خورده است و هیچ کاری نمی‌تواند بکند و اگر ادامه بدهیم بیست سال طول می‌کشد و در این پنج ماه هم ثابت شد که ایران توانایی آزادسازی شهرهای خودش را ندارد و باید تسلیم شود، باید برود با آمریکا و جاهای دیگر مسائلش را حل کند و استقلالش را بدهد تا بتواند زمین‌هایش را پس بگیرد. اگر این معامله‌ای که استقلالش را بدهد تا زمین‌هایش را پس بگیرد انجام نشود، این جنگ بیست سال طول می‌کشد و زندگی ایران، اقتصاد ایران، صنعت ایران و ... همه تحت الشعاع قرار می‌گیرد. این صحبت‌ها و تحلیل‌ها و این شایعات که مطرح شد امام فرمودند: «اگر این جنگ بیست سال هم طول بکشد ما ایستاده‌ایم».

البته کسانی که اینگونه تحلیل می‌کردند، درست می‌گفتند که جنگ بیست سال طول می‌کشد چون بر اساس توانایی نظامی در جنگی که یک طرفش یک کشور جهان‌سومی است و هیچ قدرتی پشت سرش نیست و آن طرف هم یک کشور جهان‌سومی است ولی متکی به همه قدرت‌های بین‌المللی، چنین جنگی یا منجر به شکست ایران می‌شود چراکه پشتوانه بین‌المللی ندارد یا اگر ایران می‌خواست مقاومت کند بر اساس معادلات نظامی دنیا، این جنگ بیست سال طول می‌کشید و در نهایت ایران به جایی نخواهد رسید.

(عراق + آمریکا + شوروی) در مقابل (ایران) = (شکست که همان از دست دادن استقلال و اشغال بخشی از خاک ایران است) یا (طولانی شدن جنگ)

چنین تصویری و چنین معادله‌ای واقعیت داشت و همه نظامیان دنیا این معادله را قبول داشتند، لکن یک تحولی صورت گرفت که بر خلاف عرف نظامی و استانداردهای نظامی این معادله بگونه‌ای دیگر جواب پیدا کرد.

مذاکرات صلح

در طول مدتی که موازنه قوا به وجود آمده بود، حضرت امام از یک طرف خطاب به مردم ایران می‌فرمودند: «اگر این جنگ بیست سال

هم طول بکشد ما ایستاده‌ایم» و از طرفی دیگر هم می‌فرمودند: «اگر می‌خواهند بیایند و مذاکره کنند، بیایند ما حرفی نداریم»

لکن امام برای صلح چند شرط گذاشتند:

۱. بازگشت کشور عراق و نیروی اشغالگر به مرزهای بین‌المللی

۲. پرداخت غرامت و خسارت جنگ

۳. معرفی و تنبیه متجاوز بدلیل تضمین برای عدم حمله مجدد

۴. بازگشت پناهندگان

امام فرمودند ما خواسته‌هایمان این چند مورد است، شما بیایید و خواسته‌های ما را انجام بدهید ما حرفی نداریم برای صلح کردن و جنگ را پایان می‌دهیم. بنابراین این نکته را فراموش نکنید که آغاز و پایان جنگ با هم مطرح بوده و این طور نیست که پایان جنگ بعد از آزادسازی خرمشهر مطرح شده باشد.

از همان روزهای آغازین هم عراقی‌ها و هم ایرانی‌ها می‌گفتند بیایید جنگ را پایان بدهیم، منتهی عراقی‌ها می‌گفتند اکنون این همه شهر دست ما است و شما بیایید و یک چیزی به ما بدهید، مثلاً اروندرود را به ما بدهید و قرارداد ۱۹۷۵ را نادیده بگیرید و یک سری خواسته‌های دیگری را مطرح می‌کردند، لکن حرف ایران این بود که شما باید به مرزهای بین‌المللی برگردید، متجاوز را تنبیه کنید و خسارت ما را بپردازید.

بنابراین بحث پایان جنگ و مذاکرات صلح از همان اول مطرح بوده و ایران هیچگاه و در هیچ مقطعی با مذاکرات صلح مخالفت نکرده است.

خلاصه اینکه از ۳۱ شهریور تا ۱۴ اسفند ۱۳۵۹؛ هجوم ارتش عراق، تصرف مناطق و شهرهای مرزی، مقاومت در شهرها، توقف ارتش عراق، ناکامی عملیات زمینی ایران و گرم شدن بحث‌های صلح و آتش بس یک فراز مهمی از ماه‌های اول جنگ می‌باشد.

جنگ سیاسی نظامی در پشت جبهه

در حالی که تقریباً پنج ماه و نیم از جنگ سراسری گذشته بود نقطه عطفی در تاریخ دفاع مقدس به وجود آمد و آن شروع یک جنگ سیاسی نظامی در پشت جبهه جنگ اصلی بود که تا آبان ۱۳۶۰ یعنی حدود هفت ماه طول کشید.

این جنگ سیاسی ابتدا از دانشگاه تهران آغاز شد. آقای بنی‌صدر اعلام کرده بود که حرف‌های مهمی دارد و می‌خواهد به مردم ایران اعلام کند. ایشان در ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ جلسه‌ای در دانشگاه تشکیل دادند که در آن جلسه تمام مسئولین کشور به جز شخص حضرت امام (ره) را زیر سؤال بردند و مشکلات جنگ را بر گردن دیگران گذاشتند با وجود اینکه آن زمان ایشان رئیس‌جمهور و فرمانده کل

نیروی‌های مسلح بودند اما حزب جمهوری، قوه قضائیه، نهادهای انقلابی مثل سپاه، بسیج، مجلس و همه را به کارشکنی متهم کردند و اینکه نمی‌گذارند جنگ اداره بشود و با دخالت و کارشکنی موجب تخریب روحیه نظامیان شده‌اند و در نهایت این نهادها را عامل اصلی شکست‌های اخیر نیروهای مسلح قلمداد کردند.

در این مراسم دموکرات‌ها، منافقین، جبهه‌ی ملی، نهضت آزادی و همه‌اینها حضور داشتند و او را تشویق می‌کردند، به نظام اهانت می‌کردند، توهین می‌کردند و حتی در رسانه هم این بحث‌ها را مطرح کردند و این جریان سرآغاز برخوردهای بعدی بنی‌صدر با نظام و دولت شد.

هنگامی که حضرت امام این سخنرانی را شنیدند ظاهراً به حاج احمد آقا می‌گویند: «کار ایشان تمام شد». حضرت امام تا قبل از این جلسه در ظاهر خیلی از آقای بنی‌صدر دفاع می‌کردند و هر کدام از دوستانی که پیش امام می‌رفتند ایشان می‌فرمودند که: «ایشان فرمانده نیروهای جنگ است، چرا تضعیف می‌کنید، وحدت داشته باشید، وحدت را حفظ کنید» و مرتب تأکید می‌کردند بر وحدت گروه‌ها و جناح‌های سیاسی و قوای سه‌گانه کشور.

بعد از مدتی اختلافات و درگیری‌ها آن قدر شدید شد که حضرت امام یک کمیته سه نفره از طرف بنی‌صدر، شهید بهشتی و خودشان تشکیل دادند که موظف باشند هر کس مصاحبه می‌کند، مصاحبه‌ها را کنترل نمایند و حرف‌ها، حرف‌های کنترل شده‌ای باشد. این موضوع نشان می‌دهد که این بحران چقدر عمیق شده بود.

بعد از این جریان‌ها دوباره اتفاقی افتاد که موجب شد درگیری‌ها و اختلافات بیشتر شود. در آن زمان آقای بنی‌صدر نامه‌ای نوشتند که در روزنامه انقلاب اسلامی (که متعلق به خودشان هم بود) چاپ شد و سر و صدای زیادی راه انداخت.

ایشان در جواب نامه یک زندانی غیر سیاسی که اعتصاب غذایی کرده بود، اعلام کردند که «آنچه شما می‌کنید ماجرای یک اعتصاب غذایی ساده نیست بلکه تجلی مقاومت ملتی است که برای استقرار عدالت قد برافراشته است و من این مقاومت و پایمردی را به شما تبریک می‌گویم زیرا نوید پیروزی ملتی است که چنین فرزندان آگاه و مصمم را در دامن خود می‌پروراند».

این نامه یک رئیس‌جمهور و فرمانده نیروهای مسلح است که به نازگی از جبهه برگشته و مدعی است که در کار او دخالت و کارشکنی می‌شود و اینها موجب عدم موفقیت او در صحنه نبرد با دشمن شده است.

منافقین آن زمان بحثی مطرح کرده بودند که بعدها نوشته آن به

دست ما رسید که گفته بودند: «بنی صدر هم اکنون در موضع رهبری ضد ارتجاع است و این یک واقعیت است و چه بخوایم یا نخواستیم او خودش را به ما تحمیل می کند» در حقیقت این تحلیل مسعود رجوی است که در آن زمان به بنی صدر نزدیک شده بود و می خواست توجیهی درست کند که چرا باید از بنی صدر حمایت کرد.

البته بنی صدر در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ از فرماندهی کل قوا عزل شد و بعد هم مجلس او را از ریاست جمهوری عزل کرد و او مخفیانه از ایران فرار کرد.

آغاز درگیری های مسلحانه

در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ یعنی حدود سه ماه و نیم بعد از گذشت این وقایع (حادثه دانشگاه تهران) اتفاق دیگری افتاد که این جنجال های سیاسی را به سمت نظامی شدن و درگیری مسلحانه پیش برد.

جبهه ملی علیه لایحه قصاص که شهید بهشتی به مجلس پیشنهاد داده بود، اعلام راهپیمایی کرد و نسبت به قصاص و اجرای احکام اسلامی آن اعتراض کردند و اعلام کردند که مردم در ۲۵ خرداد بیایند در میدان فردوسی تهران جمع شوند تا نسبت به این لایحه اعتراض کنند.

حضرت امام وقتی که این خبر را شنیدند سریعاً در صدا و سیما اعلام کردند که: «اگر این اعلامیه برای جبهه ملی است، اگر امشب نیابند و در تلویزیون اعلام نکنند که این اعلامیه برای ما نیست من از فردا این جبهه را مرتد اعلام خواهم کرد و به مردم خواهم گفت که جبهه ملی مرتد هست، این تظاهرات علیه حکم قرآن است و مگر می شود علیه قرآن تظاهرات کرد، در یک مملکت اسلامی که نباید چنین بحث هایی مطرح شود».

در فردای این سخنرانی یعنی ۲۵ خرداد ماه جمعیتی شاید قریب به ۲ میلیون نفر در خیابان های اطراف میدان فردوسی در حمایت از فرمایش امام و محکومیت جبهه ملی جمع شدند. ولیکن یک روز بعد یعنی ۲۶ خرداد ۱۳۶۰ اتفاق دیگری افتاد.

در تیرماه سال ۶۰ تمام ایران یکپارچه آشوب بود؛ در پنج استان کشور، عراقی ها حضور داشتند و در دیگر استان ها نیز منافقین فعالیت می کردند، دو استان کردستان و آذربایجان غربی هم در تسلط دمکرات ها بود، بلوچستان هم که آشوب و کودتا شده بود لذا تمام ایران سراسر درگیری بود

منافقین اعلامیه ای دادند و برای ۳۰ خرداد یعنی برای ۴ روز بعد اعلام راهپیمایی مسلحانه کردند و با این کار در حقیقت آن جنگ سیاسی که از ۱۴ اسفند شروع شده بود، به سمت نظامی و مسلحانه شدن پیش رفت.

در تاریخ ۳۰ خرداد در شهرهای اصلی ایران مثل تهران، مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز، کرمان و اهواز درگیری های خیابانی شروع شد. ابتدا منافقین با سلاح های سرد مثل چاقو، قیچی و تیغ موکت بری در خیابان به حزب اللهی ها حمله می کردند. آن زمان من مسئول اطلاعات بودم و به خاطر دارم که همراه با دو نفر از دوستان هنگامی که در خیابان عبور می کردیم متوجه شدیم تعدادی از منافقین یکی از این حزب اللهی ها را گرفته اند و محکم می زنند، ما هم دیگر معطل نکردیم، ماشین را همان وسط خیابان رها کردیم و دویدیم برای کمک و وسط خیابان یک دعوی به راه افتاد.

جنگ دیگر، جنگ مسلحانه تمام عیار شده بود به طوری که در خیابان های تهران روزی ۱۰ تا ۱۵ نفر شهید می دادیم و به همین تعداد هم از آنها کشته می شدند.

درگیری های در کوچه و خیابان کم کم تبدیل شد به ترورها و انفجارات بگونه ای که در ۶ تیرماه همان سال مقام معظم رهبری مورد سوء قصد قرار گرفتند و در ۷ تیرماه نیز دفتر حزب جمهوری منفجر شد و رئیس قوه قضائیه به شهادت رسید و همین طور یکی پس از دیگری مسئولین نظام مورد سوء قصد قرار می گرفتند.

در تیرماه سال ۶۰ تمام ایران یکپارچه آشوب بود؛ در پنج استان کشور، عراقی ها حضور داشتند و در دیگر استان ها نیز منافقین فعالیت می کردند، دو استان کردستان و آذربایجان غربی هم در تسلط دمکرات ها بود، بلوچستان هم که آشوب و کودتا شده بود لذا تمام ایران سراسر درگیری بود و گویی که انقلاب را گذاشته اند سینه دیوار و می خواهند اعدام کنند.

فکر نمی کنم در ۱۰۰ سال گذشته نه قبل از انقلاب و نه در مشروطه، ایران یک چنین وضعیتی داشته بود. رئیس قوه مجریه نداشتیم، رئیس قوه قضائیه شهید شده و مجلس هم از اکثریت افتاده و تعطیل شده بود.

با وجود اینکه در تیرماه سال ۱۳۶۰ چنین وضعیتی داشتیم لکن امام (ره) فرمودند که: «به هر قیمتی که شده مجلس را برپا کنید و بگوئید که نظام هست، مجلس هست» چرا که مجلس نماد دموکراسی، نماد تصمیم گیری و نماد فعالیت اداری کشور است و در آن زمانی که ما نه رئیس جمهور داشتیم و نه رئیس قوه قضائیه، تنها راه این بود که مجلس را تقویت کنیم.

بعد از اینکه امام فرمودند، مجلس تشکیل جلسه داد بگونه‌ای که حتی چهار نفر از نمایندگان که در جریان انفجار حزب جمهوری مجروح شده بودند را از بیمارستان آوردند و مجلس برپا شد و صحبت کردند، رأی دادند، فیلم برداری شد و برای اینکه اعلام کنند مجلس هست و منحل نشده همان روز فیلم آن پخش شد.

تجربه انقلاب و کنترل بحران

این بحران به خاطر تدبیری که از سال‌ها قبل طراحی شده بود خیلی سریع کنترل شد و آن تدبیر هم این بود که همان اوایل انقلاب یک عده‌ای از جوانان انقلابی کشور که از منافقین و کودتاچیان احساس خطر می‌کردند تصمیم گرفتند یک سازمان اطلاعاتی در سپاه راه اندازی کنند.

یعنی نیروهای جوان انقلابی فکری کردند که دو سال بعد (آن اندیشه) به کمک انقلاب آمده بود و لذا زمانی که در سال ۱۳۶۰ منافقین دست به اسلحه بردند، سازمان اطلاعاتی سپاه آمادگی کامل برای مقابله با آنان را داشت و کاملاً تیم‌های مراقبت، نیروهای اطلاعاتی و گروه‌های ضربت در سازمان شکل گرفته بود و در کمتر از ۴ ماه تشکیلات ۱۲ هزار نفری آنان منهدم شد و اگر این پیش‌بینی سپاه نبود چه بسا انقلاب اسلامی در مقابل همین توطئه‌ها از پای درآمده بود و همین پیش‌بینی قبل از انقلاب باعث شد که این توطئه بزرگ خنثی شود.

جریان منافقین در آبان ۱۳۶۰ به کنترل درآمد بگونه‌ای که در آن تاریخ بیش از ۲ هزار نفر از آنها دستگیر شده بودند و تعداد زیادی هم از جمله مسعود رجوی و بنی‌صدر که شبانه و با لباس زنانه رفته بودند فرودگاه و توسط خلبان شاه فرار کرده بودند که اتفاقاً همین خلبان را مدتی پیش دولت پاریس به علت آن که منافق بود تبعید کرد.

اولین پیروزی‌ها

در مدتی که این حوادث در پشت جبهه اتفاق می‌افتاد، حوادثی هم در صحنه نبرد در حال شکل‌گیری بود.

اولین حادثه مقارن با روز ۱۴ اسفند ماه ۵۹ بود که نیروهای داوطلب مردمی و سپاه پاسداران به روستای کلینه در شمال سرپل ذهاب حمله کردند و در این عملیات کوچک توانستند تعدادی از سربازان عراقی را اسیر کنند.

تا قبل از عملیات بزرگ ثامن الائمه (یعنی از اسفند ۵۹ تا مهر سال ۶۰)، حدود ۲۵ عملیات کوچک و متوسط در شمال غرب و در اطراف کرمانشاه تا آبادان انجام شد که بزرگ‌ترین آنها عملیات «فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا» (در شمال آبادان) در همان شب عزل بنی‌صدر بود.

عملیات ثامن الائمه

عملیات ثامن الائمه در حقیقت نقطه عطفی در جنگ ایران و عراق است و نقطه عطفی برای عبور از یک وضعیت سیاسی نظامی به وضعیت جدیدی که کاملاً با موفقیت همراه بود.

عراقی‌ها برای اینکه آبادان را هم مثل خرمشهر محاصره کرده و بگیرند، از رودخانه کارون عبور کرده و چند بار حمله کردند که از رودخانه بهمن شیر نیز عبور کنند ولیکن شکست خوردند و پشت بهمن شیر مانده بودند و دو جاده اهواز آبادان و ماهشهر آبادان (که آقای تندگویان را در همان جاده اسیر کردند) را قطع کرده و لذا در بین دو رودخانه بهمن شیر و کارون نیروهایی را مستقر کرده بودند.

عملیات ثامن الائمه برای پاک کردن همین زائده صورت گرفت و با هدایت سه قرارگاه طراحی شده بود که برادر رحیم صفوی، غلامعلی رشید و شهید حسن باقری فرماندهان سه محور حمله بودند. شهید کلاهدوز از طرف سپاه و آقای ظهیرنژاد هم از طرف ارتش در قرارگاه مرکزی جنوب فرماندهی می‌کردند. (آن زمان من در تهران بودم و آقای کلاهدوز به نمایندگی از ما در آنجا حضور داشتند)

بعد از این عملیات بود که هواپیمای شهیدان کلاهدوز، جهان‌آرا، فالاحی، نامجو، فکوری و تعدادی دیگر از رزمندگان و مجروحین در مسیر تهران سقوط می‌کند و این عزیزان شهید می‌شوند.

این عملیات نتایج قابل توجهی چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی داشت و اولین پیروزی لذت بخش و در حقیقت قابل توجه ایران بود. بعد از این عملیات یعنی در مهر ماه ۱۳۶۰ (یک سال بعد از شروع جنگ)، ایران ۱۴ عملیات راطراحی کرد که من و برادرمان شهید صیاد شیرازی این طرح‌ها را به شورای عالی دفاع بردیم و در کمتر از نیم ساعت تصویب کردیم چون اعضای شورای عالی دفاع اصلاً باورشان نمی‌شد که ارتش و سپاه بتوانند این کارها را انجام بدهند و لذا بدون اینکه وارد جزئیات بشوند تصویب کردند. البته آقای ظهیرنژاد می‌خواستند چند جمله‌ای در این باب بگویند و نظرات خاص خودشان را داشتند ولی آقایان می‌گفتند که صلوات بفرستید، طرح‌های خیلی خوبی است. شاید آن زمان در ذهن اعضای شورای عالی دفاع این بود که حالا اینها بروند تلاش کنند تا ببینیم آیا می‌توانند کاری انجام بدهند یا نه؟

۱۴ طرح عملیاتی خیلی مهم به نام‌های کربلای ۱ تا ۱۴ طراحی شده بود که مبنایی برای عملیات‌های بعدی شد که یکی از آنها آزاد سازی خرمشهر (بیت المقدس) بود و دیگری آزاد سازی بستان (طریق القدس).

تا قبل از عملیات بزرگ ثامن الائمه (یعنی از اسفند ۵۹ تا مهر سال ۶۰)، حدود ۲۵ عملیات کوچک و متوسط در شمال غرب و در اطراف کرمانشاه تا آبادان انجام شد که بزرگ ترین آنها عملیات «فرمانده کل قوا، خمینی روح خدا» (در شمال آبادان) در همان شب عزل بنی صدر بود.

البته هر عملیاتی که انجام می دادیم غیر از آن اسم نظامی مثلاً کربلای ۱، یک اسم دیگر هم برای آن می گذاشتیم مانند طریق القدس، و یا کربلای ۲ که مطلع فجر در گیلان غرب نامیده شد و کربلای ۳ که همان فتح المبین است. ۷۰٪ این ۱۴ عملیات در استان خوزستان طراحی شده بود و ۳۰٪ از آن در منطقه غرب و شمال غرب استان کرمانشاه، کردستان، مریوان، پاوه، جوانرود، گیلان غرب، قصر شیرین و مهران.

عملیات طریق القدس

دومین عملیات، عملیات طریق القدس بود. در این عملیات لشکر ۹۲ زرهی از طرف ارتش و سه تیپ کربلا، عاشورا و امام حسین (ع) نیز از طرف سپاه شرکت داشتند. یک قرارگاه مرکزی مشترک نیز درست شد که از طرف سپاه آقای غلامعلی رشید و از طرف ارتش سرتیپ نیایکی فرمانده لشکر ۹۲ به صورت مشترک فرماندهی آن را بر عهده داشتند یعنی هر ۲ نفر با هم فرماندهی می کردند، ۲ نفری تصمیم می گرفتند و ۲ نفری امضا می کردند و ابلاغ می کردند که این هم در حقیقت برای اولین بار در ایران انجام شد چون در هیچ جنگی نیست که ۲ نفر با هم فرمانده باشند اما در طول دو، سه سال اول جنگ، جنگ در ایران به سبک قرارگاه مشترک فرماندهی می شد.

در این عملیات ۲ قرارگاه فرعی عمل می کرد، یکی در شمال بستان برای رسیدن به تنگه چزابه و دیگری در جنوب بستان برای رسیدن به هور و رودخانه نیسان.

خاصیت نظامی این عملیات این بود که بین نیروهای عراق در شمال یعنی در منطقه دزفول با نیروهای عراق در جنوب منطقه اهواز و خرمشهر یک شکاف و فاصله می انداخت بطوری که این دو نیرو دیگر نمی توانستند از داخل خاک ایران به همدیگر کمک کنند و این باعث می شد که ۳۰۰ کیلومتر راه پشتیبانی این ۲ نیرو از همدیگر

طولانی تر بشود و دسترسی این نیروها به کمک همدیگر با تأخیر چند روزه صورت بگیرد.

نکته مهم عملیات طریق القدس، ابتکار عملی است که در عبور نیروهای ایرانی از منطقه رمل های شمال بستان انجام شد. منطقه ای است در شمال غرب بستان که پر از رمل است و هنگامی که انسان در این رمل ها حرکت می کند اگر بارندگی نشده باشد، گاه تا زانو در داخل رمل ها فرو می رود و حرکت در آن بسیار سخت می شود.

وجود این مانع طبیعی باعث شده بود که عراق در خط شمالی خودش نیروی زیادی را تدارک نبیند و نیروهای ایرانی همین نقطه ضعف را برای حمله به عراق انتخاب کردند.

قرارگاهی تشکیل شد که چند گردان از تیپ امام حسین (ع) به فرماندهی شهید حسین خرازی در آن محور عمل می کردند. شناسایی این منطقه را هم به شهید حسن باقری دادیم تا کیفیت کار بالا برود. ایشان آن منطقه رمل را شناسایی کرده بود و حتی تا نزدیک سنگرهای دشمن هم رفته بود، جاده ها را مشخص کرده بود، مسیرها و معبرها نیز مشخص شده بود.

یکی از گردان ها به فرماندهی آقای زاهدی از همین منطقه به عقبه دشمن حمله کرد، یعنی وقتی خاکریز خط مقدم عراق در بستان مورد هجوم قرار گرفت هم زمان یک نیرویی هم در عمق ۱۵ کیلومتری به مقر فرماندهی لشکر عراق و به توپخانه آنها حمله کرد. تا زمانی که این نیرو نرسیده بود، آتش بسیار شدیدی را توپخانه عراق علیه نیروهای خط شکن ایران وارد می کرد ولی وقتی نیروهایی که از رمل ها عبور کرده و خودشان را به مقر فرماندهی و توپخانه رساندند تمام آتش ها خاموش شد و یک سکوت کامل منطقه را فرا گرفت بطوری که حتی یک توپ هم شلیک نمی شد. این ابتکار باعث شد ما در طریق القدس موفق شویم و دشمن را شکست دادیم.

علتی هم که اسم این عملیات را طریق القدس گذاشتند چون هم زمان با آن، کنفرانس سران کشورهای اسلامی در حال برگزاری بود و می خواستند در رابطه با فلسطین تصمیم بگیرند و ما اسم این عملیات را طریق القدس گذاشتیم چون می خواستیم بگوئیم که اسرائیل را با جلسه گرفتن نمی شود از فلسطین بیرون کرد و باید با عملیات نظامی فلسطین را آزاد کرد و این یک نوع کنایه به آن کنفرانس بود.

عملیات فتح المبین

بعد از عملیات طریق القدس به سوی فتح المبین رفتیم. نیروهای ما در تنگه چزابه یک خط پدافندی درست کردند و سپس

عمده قوا را آزاد کردیم و آوردیم در منطقه جنوب.

عملیات طریق القدس، دو برابر ثامن الائمه بود. یعنی در ثامن الائمه ۲۷۰۰ نفر رزمنده شرکت کردند ولی در طریق القدس ۵۴۰۰ نفر، آنجا تقریباً ۳ گردان تقویت شده از سپاه عملیات کردند و ۱ تیپ از ارتش ولی اینجا ۳ تیپ از سپاه و ۳ تیپ از ارتش حمله کردند. عملیات فتح المبین نیز دو برابر طریق القدس بود یعنی بیش از ۷ تیپ سپاه و ۲ لشکر ارتش وارد صحنه شدند و حدود ۲۰۰۰ کیلومتر مربع زمین آزاد شد. در طریق القدس بیش از ۱۸۰۰ نفر اسیر گرفتیم ولی در فتح المبین ۹۰۰۰ نفر اسیر گرفتیم و در حقیقت در طرح‌های عملیاتی که صورت گرفت، فتح المبین یک جهش بزرگ بود.

عراق آمده بود تا پشت رودخانه کرخه و در منطقه‌ای که چهار طرفش موانع طبیعی وجود داشت متوقف شده بود، یعنی از یک طرف رودخانه، از یک طرف ارتفاعات تقریباً صعب‌العبور، سمت راستش هم رمل و توی دشتی باز شده و آرایش گرفته بود و خودش را به ۵۰۰ متری شهر شوش و ۲ کیلومتری جاده اصلی تهران به خوزستان یعنی جاده اصلی استان رسانده بود.

ایران برای حمله به این منطقه چهار قرارگاه تشکیل داد؛ فتح، فجر، نصر و قدس. دو جاده اصلی هم وجود داشت که یکی جاده العماره به ایران که تا دزفول می‌آمد و دیگری جاده دهلران عین خوش دزفول که دو لشکر از عراق کل این منطقه را گرفته بودند.

شکل‌گیری یک تیپ جدید

یکی از تیپ‌هایی که اینجا وارد صحنه شد، تیپ ۲۷ حضرت رسول (ص) بود. قبل از عملیات فتح المبین من رفتم پاره و با شهید همت صحبت کردم و سپس از آنجا رفتم مریوان و با شهید حاج احمد متوسلیان صحبت کردم که بیابند و یک تیپ در منطقه جنوب تشکیل بدهند.

اصلاً اولین شکل‌گیری تیپ ۲۷ حضرت رسول در همین ارتفاعات و بیابان‌ها بود و از همانجایی که شکل گرفته بود (۱۰ کیلومتر آن طرف تر) به دشمن حمله کرد.

البته این حرف‌ها را نظامی‌های دنیا قبول نمی‌کنند و می‌گویند این حرف‌ها دروغ است و شدنی نیست، ولی این اتفاق در جنگ ما افتاده و در کمتر از چهار ماه یک تیپ بوجود آمد، آن هم در منطقه جنگی و بعد از همانجا هم حمله بکند و موفق هم بشود در حالی که در همان موقعیت یک تیپ پیشرفته زره‌ای ایران حمله کردند و موفق نشدند و ۹۰ دستگاه تانک از دست داده بودند ولیکن چند ماه بعد یک نیروی جوان می‌آید و موفق می‌شود.

البته نیروهای ارتش هم واقعاً پایه‌پای بچه‌های سپاه

می‌جنگیدند، مخصوصاً لشکر ۲۱ ارتش که یک لشکر پر قدرتی بود، منتهی این اولین باری بود که تیپ سپاه به این صورت شکل می‌گرفت. تیپ ۷ ولیعصر هم با یکی از تیپ‌های ارتش با هم حمله کردند.

یکی از نکات جالب این عملیات، چگونگی عبور از میدان‌های مین و گرفتن خط دشمن در منطقه سه راهی جسر (پل) نادری است. پاسداران دزفولی با کمک نیروهای ارتش تونل‌هایی با دست و کلنگ حفر کرده بودند، مثلاً ۵۰۰ متری، ۷۰۰ متری که فقط یک نفر می‌توانست از آنها عبور کند و ارتش عراق خبر نداشت، رزمندگان با عبور از این تونل‌ها، پشت سر سنگرهای ارتش عراق در آمدند و توانستند خط را بشکنند.

یکی دیگر از نکات، ابتکاری بود که در عبور از ارتفاعات علی‌گریز "رخ داد. وقتی که رمز "یا زهرا (س)" گفته شد، همه جا درگیری شروع شده بود ولی تیپ حضرت رسول تا ساعت ۳ بامداد به خط نرده بود.

هر چه به حاج احمد می‌گفتیم کجایی و چه کار می‌کنی، همه جا درگیر شدند و اگر شما دیر درگیر بشوید همه بیدار می‌شوند و آن وقت نمی‌توان کاری انجام داد، خیلی با خونسردی می‌گفت: «من نیروهایم را دارم می‌برم جلو». وقتی حاج احمد درگیری را شروع کرد، درست روی توپخانه ارتش عراق بود و توانست ۱۵۰ قبضه توپ غنیمتی بگیرد و در همین عملیات فتح المبین بود که برای اولین بار واحد توپخانه سپاه در لشکر ۲۷ شکل گرفت. بواسطه این ابتکار حاج احمد متوسلیان که با خونسردی کامل عمل می‌کرد و به راحتی این بچه‌ها را با آرامش و طمأنینه همین طور متر به متر می‌برد جلو و هدایت می‌کرد، این جبهه پیروز شد.

بحران در منطقه عملیاتی

در روز اول عملیات با یک بحران جدی روبرو شدیم، بحرانی که می‌توانست کل این جبهه وسیعی که آزاد شده بود را از دست بدهیم. در منطقه ارتفاعات سایت و رادار موشکی که تسلط کامل به کل منطقه داشت و معروف شده بود به ارتفاعات رادار، نیروهای ما موفق به پیشروی نشدند و این می‌توانست خطرناک باشد. یک تصمیم این بود که جناح شهید حسین خرازی عقب‌نشینی کند و این یعنی عملیات فتح المبین تمام شود لکن با این عقب‌نشینی موافقت نشد.

ما مجبور شدیم این فلش ارتفاعات را فعال کنیم و یک مأموریت دیگر به لشکر حضرت رسول بدهیم تا بیاید و خلاء این محور را پر کند، لذا برادرمان شهید باقری همراه با بچه‌های تیپ ۲۷ حضرت رسول، لشکر ۷ ولیعصر و ارتش مأموریت این قرارگاه را پذیرفتند و به سمت

ارتفاعات رادار حرکت کردند.

قبل از عملیات به برادر غلامعلی رشید که مسئول اطلاعات دزفول بود گفته بودم که برود و تعدادی از این قاچاقچی های معروف را پیدا کند و بیاورد. در ابتدا ایشان خیلی تعجب کرد که در این موقعیت که درگیر جنگ هستیم شما با قاچاقچی ها چه کار دارید. بعد از چند روز که ایشان چند تا از این افراد را پیدا کرد و آورد من با آنها جلسه ای گذاشتم و از آنها راجع به راه هایی که برای عبور از مرز استفاده می کردند سوال کردم. آنها ما را بردند به تنگه ذلیجان که موتور به سختی از آنجا عبور می کرد.

از ۲ ماه قبل از عملیات دو واحد مهندسی از جهاد و سپاه گذاشتیم تا تنگه ذلیجان را باز کنند و همان راهکار باعث شد که نیروهای ایرانی یک تک دورانی بکنند و از پشت سر که در حقیقت حدود ۲۰ کیلومتر عمق داشت، به خط دشمن بزنند. بعد از اینکه خط عراق فرو ریخت

این نیروها که قوت گرفته بودند جمع شدند و به سمت عین خوش پیشروی کردند و چنان با سرعت آمدند که کل منطقه را ظرف ۷ تا ۸ شبانه روز جنگ پی در پی گرفتند.

در عملیات فتح المبین مساحتی در حدود ۲۰۰۰ و چند صد کیلومتر مربع آزاد شد و توانستیم تعداد زیادی توپ و تانک به غنیمت بگیریم که این یک نقطه عطف برای ما و واقعه ای بسیار شکننده ای برای عراق بود. در این عملیات سپاه یک

اعلامیه ای خطاب به عراق صادر کرد که به زودی به تمام مرزها حمله می کنیم و اگر کمتر از ۴۸ ساعت ارتش عراق عقب نشینی نکند ممکن است به سمت بغداد هم پیش برویم. آن قدر این ضربه عملیات فتح المبین غافلگیر کننده بود که ما بعد از آن یک جنگ روانی سنگینی را شروع کردیم.

عملیات بیت المقدس

۴۰ شبانه روز بعد از عملیات فتح المبین به سمت خرمشهر رفتیم و عملیات بیت المقدس را شروع کردیم که در حقیقت مساحت آن دو برابر فتح المبین بود یعنی به صورت تصاعدی عملیات های ما داشتند بزرگ می شدند. تمام این اتفاقات و کل این تحول عظیمی که صورت گرفته بود از مهر ماه سال ۶۰ تا روز فتح خرمشهر یعنی سوم خرداد سال ۶۱ حدوداً ۹ ماه طول کشید.

در عملیات بیت المقدس ما باید از سمت جنوب و جنوب غربی اهواز به دشمن می زدیم که همه این مناطق آب گرفتگی بود که خود ما وقتی دیگر نتوانستیم جلوی ورود ارتش عراق به اهواز را بگیریم، زیر پای عراقی ها آب انداختیم که عمدتاً هم مبتکرش شهید فلاحی رئیس ستاد مشترک ارتش بود.

در اینجا می بایست از سمت سوسنگرد و جنوب اهواز و از سمت هورالهوریزه و سلیمانیه و محمدیه به دشمن حمله می کردیم یعنی یک حمله از شرق به غرب و یک حمله از شمال به جنوب.

در این حمله از شرق به غرب، دو قرارگاه نصر و فتح عمل می کردند. قرارگاه قدس و قرارگاه مرکزی هم که خودمان بودیم در نزدیکی همین منطقه وجود داشت.

در محور شرق به غرب، نیروهای ایران باید از رودخانه کارون عبور می کردند و دشمن را در آن طرف رودخانه منهدم می کردند و

خودشان را به مرز بین المللی می رساندند چون هدف اصلی عملیات عبور از مرز بود و اگر ایران می توانست از مرز عبور کند و منطقه شمال بصره و شهر تنومه را بگیرد، کار عراق تقریباً تمام شده بود.

در اینجا دو بحث خیلی جدی بین ارتش و سپاه جریان داشت؛ برادران ارتشی می گفتند ما باید نیروهایمان را روی جاده اصلی بگذاریم و تلاش اصلی اینجا باشد تا بتوانیم با تکیه بر یک عقبه مطمئن

حمله کنیم و این منطقه را بگیریم در حالیکه دوستان سپاه می گفتند ما باید از رودخانه عبور کنیم و سپس بیائیم به سمت جلو که نهایتاً برادران ارتش پذیرفتند که این طرح عمل بشود و لذا این طرح مورد تصویب قرار گرفت.

رمز اینکه چرا ما اصرار داشتیم که تلاش اصلی اینجا باشد و تلاشی فرعی از روی جاده برای این بود که بین جاده ایستگاه حسینیه تا مرز عراق و جاده اهواز خرمشهر تا منطقه کوشک یک منطقه ای است که حالت دوزنقه شکل دارد و اگر این دوزنقه به دست ایران می افتاد، ایران ابتکار کل منطقه را بدست می گرفت و به همین دلیل اسم این منطقه را گذاشته بودیم «قلب منطقه» و اگر این قلب منطقه را بدست می گرفتیم می توانستیم ابتکار کنیم و خاصیتش این بود که اولاً کل نیروهای عراق که در اینجا بودند از سمت شمال تهدید

حضرت امام (ره) برای صلح

چند شرط گذاشتند:

۱. بازگشت کشور عراق و نیروی اشغالگر به

مرزهای بین المللی

۲. پرداخت غرامت و خسارت جنگ

۳. معرفی و تنبیه متجاوز بدلیل تضمین برای

عدم حمله مجدد

۴. بازگشت پناهندگان

می‌شدند و ثانیاً چون فاصله کمی با آنها داشتیم، اینها به محاصره می‌افتادند و ثالثاً اگر ما اینجا قرار می‌گرفتیم، می‌توانستیم خودمان را با یک حرکت به بصره برسانیم.

پس خاصیت این منطقه این بود که اگر به دست ما می‌افتاد ما سه نگرانی برای دشمن ایجاد می‌کردیم و در نتیجه او ناچار بود که در یک زمان سه نیروی عمده چند لشکری را خلق بکند تا بتواند در مقابل این تهدیدات خودش را نگه دارد و ما از این تهدید استفاده کردیم. قبل از عملیات تصمیم گرفتیم که نیروی اصلی باید از رودخانه کارون عبور بکند نه از طرف اهواز و بعد از اینکه موفق شدیم همه تأیید کردند که این تشخیص درست بود.

احتمال محاصره شدن

بعد از اینکه عملیات آغاز شد و نیروها ۲۵ کیلومتر راه را طی کردند و از رودخانه خودشان را به جاده رساندند ما گفتیم که خودتان را به مرز بین المللی برسانید و تا به مرز نرفته‌اید به سمت خرمشهر حمله نکنید. آن موقع اکثر آیین سؤال را مطرح می‌کردند که اگر ما خودمان را به مرز برسانیم ممکن است که عراق پشت نیروها را ببندد و کل آنها در محاصره بیفتند؟

این سوالات قبل از عملیات هم مطرح بود و ما همان موقع جواب دادیم (نوارهای آن جلسات اکنون موجود است) که به هیچ وجه امکان حمله عراق از شمال به جنوب نیست و اگر ما خودمان را به مرز برسانیم این نیرو به جای اینکه بخواهد از اینجا حمله بکند خودش در اولین فرصت عقب نشینی می‌کند که همینطور هم شد.

در هفته اول عملیات، ما در کنار جاده اهواز خرمشهر بودیم، هفته دوم به مرز رسیدیم و هفته سوم نیز به سمت خرمشهر حمله کردیم تا نیروهایی که در خرمشهر هستند محاصره شوند. هنگامی که ما به اطراف خرمشهر رسیدیم و جاده شلمچه در فاصله ۲ کیلومتری ما بود، ارتش عراق با تمام قدرت از خرمشهر دفاع می‌کرد و ما در حقیقت چند بار حمله کردیم که ناموفق بود و آن چند روز آخر آزادسازی خرمشهر، بسیار بر ما سخت گذشت به حدی که دیگر نیروهایمان تمام شده بود و مثلاً هر لشکری تنها با ۲ گردان حمله می‌کرد و بقیه نیروها یا زخمی شده بودند یا سازمانشان از هم پاشیده شده بود و لذا بیش از ۵۰٪ نیروهای ما در حال پدافند بودند و ما تنها با ۲۵٪ نیرو داشتیم می‌جنگیدیم.

برای آزادی خرمشهر تنها با ۱۲ گردان که از ارتش و سپاه جمع شده بودند به جاده شلمچه حمله کردیم و هنگامی که این جاده گرفته شد، قریب به ۱۹۰۰۰ نفر از عراقی‌هایی که در خرمشهر بودند، اسیر شدند.

ویژگی‌های تحول در سال دوم جنگ

با این حساب از عملیات ثامن الائمه تا بیت المقدس یک تحولی در جنگ شروع شد. ویژگی‌های این تحول از نظر تاکتیکی این بود که: اولاً نیروهای ایران در شب حمله می‌کردند برخلاف سال اول که در روز حمله می‌کردند.

دوم اینکه ایران در این حملات جدید سبک و روش جنگیدن را عوض کرده بود یعنی به جای اینکه به تکنیک و تاکتیک تکیه کند به عملیات تکیه می‌کرد و اول عملیات را طراحی می‌کرد سپس تکنیک و تاکتیک آن را می‌ریخت و تا آنجا که می‌توانست اساس انجام عملیات را فراهم می‌کرد و عملیات نسبت به تکنیک و تاکتیک محور اصلی بود.

مسئله سوم سازماندهی لشکرهای جدید انقلابی بود. در سال اول جنگ نیروهای انقلاب اصلاً تیپ و لشکر و توپخانه نداشتند و هنگامی که می‌جنگیدند حداکثر به صورت گردانی می‌جنگیدند. در سال دوم جنگ سپاه تیپ و لشکر و توپخانه تشکیل داد و سازماندهی نیروهای انقلابی در جنگ تغییر کرد و یک ساختار جدیدی پیدا شد. نکته چهارم آموزش فوق العاده نیروها بود. نیروهایی که می‌جنگیدند بسیار با تجربه‌تر بودند و با استفاده از جمع بندی تجارب گذشته در شکست‌هایی که داشتند، قابلیت مدیریتی فوق العاده را در خود نشان دادند.

مسئله پنجم ابتکارات بود. ابتکارات عملیاتی، تاکتیکی و تکنیکی که در حقیقت این مرحله یک موجی از خلاقیت و ابتکارات را وارد صحنه جنگ کرد.

وقتی این دو مقطع را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم که چه اتفاقاتی افتاده است این سوال مطرح می‌شود که چرا این اتفاقات در سال اول نیفتاد؟ چرا این تغییر ساختار در سال اول جنگ نشد؟

در مقایسه این دو مقطع به این نتیجه می‌رسیم که از لحاظ مدیریت و فرماندهی سال اول تا سال دوم کاملاً تغییر کرده است یعنی در سال اول یک نحوی از مدیریت بر جنگ حاکم بوده که در سال دوم این مدیریت و فرماندهی تغییر کرده و این نکته بدیهی است که تغییر در فرماندهی موجب تغییر در عملیات، تکنیک و تاکتیک و حتی تغییر در ساختار و سازماندهی و نوع عملکرد است.

مدیریتی که بر سر کار آمد، یک مدیریت صرف تکنیکی نبوده که صرفاً تکنیک‌ها را تغییر بدهد، یک مدیریت صرف تاکتیکی نبوده که تاکتیک‌ها را تغییر بدهد بلکه این مدیریتی که آمده بجای مدیریت گذشته ساختارها، عملکردها، تکنیک‌ها و تاکتیک‌ها را عوض کرده و یک تحول اساسی به وجود آورده و حتی سبک جنگیدن را نیز عوض

کرده است.

بنابراین در مقطع دوم جنگ یک تحولی در جنگ صورت می گیرد که ناشی از مدیریت جدیدی است که جای مدیریت گذشته را می گیرد که در نهایت منجر به آزادسازی خرمشهر می شود.

بعد از آزادسازی خرمشهر وارد دو دورهٔ پرفراز و نشیب می شویم؛ یکی تا عملیات بدر (از سال ۶۱ تا ۶۳) که دورهٔ اول را «عدم الفتح» می نامیم یعنی عملاتی که بر خلاف سال دوم جنگ به موفقیت کامل دست نمی یابند و دورهٔ دوم که آن را دوران «پیروزی های نهایی» می نامیم که از فاو شروع می گردد و تا کربلای ۸ ادامه می یابد. (از سال ۶۴ تا ۶۶)

دوران عدم الفتح

عملیات رمضان، والفجر مقدماتی، خیبر، بدر و ده ها عملیات محدود دیگر که در این مقطع اتفاق می افتد جزء دوران عدم الفتح به حساب می آیند چون هر حمله ای که انجام می دادیم حدود ۲۰٪ موفق شدیم و ۸۰٪ ناموفق.

آغاز دوره اول با عملیات رمضان است که در ادامهٔ عملیات بیت المقدس و برای رفتن به سمت بصره طراحی شده بود. در آن عملیات از سه محوری که ایران طراحی کرده بود، در ۲ محور به پیروزی دست پیدا می کند اما در یکی از محورها حملات ایران ناموفق می گردد و از آنجایی که این ۳ محور کاملاً با یکدیگر پیوسته بود، با عدم الفتح محور شمالی، عقبه های دیگر آن دو محور نیز تهدید می گردد و نیروها بعد از چند شبانه روز مجدداً به مناطق تصرف شده در مرحله اول عملیات که یک زمینی در حد ۵-۴ کیلومتر عمق و ۱۵-۱۰ کیلومتر طول از خاک عراق هست، باز می گردند و مستقر می شوند و بقیه مناطقی را که از عراق گرفته بودند از دست می دهند.

عملیات والفجر مقدماتی نیز در حقیقت عملیاتی است که در ادامهٔ عملیات فتح المبین رخ می دهد یعنی در منطقه فکه و چزابه تا

بستان. این عملیات نیز در همان مراحل اول به دلیل لورفتن و مشکل در خط شکنی نیروهای ایران موفق نمی شود و لذا بعد از چند حمله، نیروها را به عقب می کشند و عملیات منجر به شکست می گردد.

عملیات دیگر والفجر ۱ است که در شمال منطقه والفجر مقدماتی شکل می گیرد که آن هم به نتیجه نمی رسد.

ضرورت تغییر در شیوه نبرد

بعد از این حملات ناموفق است که ایران خودش را برای یک عملیات بزرگ به نام خیبر آماده می سازد.

در عملیات خیبر هدف، عبور ایران از منطقهٔ آب گرفتگی هور و تهدید بصره از شمال است. هور دریاچه ای به طول ۱۰۰ کیلومتر و عرض ۴۰ کیلومتر است که بین منطقه هویزه تا رودخانه دجله قرار دارد و از رودهای کرخه و شاخه هایی از دجله و همچنین رودخانه های دویرج و چیخاب شکل می گیرد.

این منطقه به این دلیل برای عملیات انتخاب شده بود که بعد از عملیات رمضان و والفجر مقدماتی ایران به این نتیجه رسید که باید ابتکاری به خرج دهد و در جایی با دشمن درگیر شود که او نتواند از همه توانایی های نظامی اش استفاده کند.

در حقیقت وقتی که ایران متوجه شد به حالت موازنهٔ قوا با ارتش عراق رسیده و دیگر قادر نیست عراق را مثل عملیات های گذشته با شکست مواجه سازد، تصمیم گرفت زمین و منطقه نبرد را عوض کند و زمینی را به کار بگیرد که عراق نتواند از عمدهٔ قوایش در آن استفاده کند و به همین دلیل منطقه آب گرفتگی هور انتخاب شد.

هور در حقیقت دریاچه ای باتلاقی و نیزار است و در این منطقه تانک و ادوات زرهی زیاد قابل استفاده نیستند و بیشتر نیروی پیاده مورد استفاده قرار می گیرد و ایران نیز با تکیه بر نیروی پیاده می خواست ارتش عراق را زمین گیر کند و آنها را به منطقه ای بکشاند و در جایی مشغول کند که نتوانند از قوای نظامی خودشان خوب استفاده کنند.

دو قرارگاه در منطقه شکل می گیرد؛ قرارگاه نجف با فرماندهی سپاه و قرارگاه کربلا با فرماندهی ارتش. از طرف سپاه دو لشکر ۷ والیعیصر (عج) و ۱۴ امام حسین (ع) به ارتش مأمور شدند و از طرف ارتش نیز یک تیپ لشکر ۷۷ و یک تیپ هواپرد به سپاه مأمور شده بود. هدف نهایی این بود که باید جزایر شمالی و جنوبی را می گرفتیم و از دریاچه عبور می کردیم و خودمان را به دجله می رساندیم و جادهٔ بغداد بصره را قطع می کردیم.

منطقه فوق العاده ابتکاری خلق شده بود بطوری که ما قبل از عملیات اکثر فرماندهان را با قایق و لباس عربی می فرستادیم تا

در حقیقت وقتی که ایران متوجه شد به حالت

موازنهٔ قوا با ارتش عراق رسیده و دیگر قادر

نیست عراق را مثل عملیات های گذشته با

شکست مواجه سازد، تصمیم گرفت زمین و

منطقه نبرد را عوض کند و زمینی را به کار

بگیرد که عراق نتواند از عمدهٔ قوایش در آن

استفاده کند و به همین دلیل منطقه آب

گرفتگی هور انتخاب شد.

خودشان شناسایی کنند مثلاً آقای مرتضی قربانی و شهید باکری و شهید احمد کاظمی قبل از عملیات آمدند و این مناطق را شناسایی کردند. مردم عراق به راحتی آنجا زندگی می کردند و زندگی در حال جریان بود.

شاید در کل هشت سال جنگ هیچ منطقه نبردی بهتر از خیبر انتخاب نشد و ما از نظر طراحی و انتخاب زمین و میدان نبرد بهترین وضعیت را داشتیم و البته دستاورد آن هم دستاورد عظیمی بود و ما اگر می توانستیم ارتباط شمال و جنوب عراق را قطع کنیم، یک تحول اساسی در جنگ بوجود می آمد منتهی به دلائلی از جمله کمبود قایق، ضعف هلی کوپترها در هلی برد کردن نیروها و ضعف در پشتیبانی هوایی منجر به این شد که ما فقط توانستیم به جزایر شمالی و جنوبی مجنون که یکی از مراکز نفت خیز عراق بود اکتفا کنیم.

چون این مناطق مهم و حیاتی بود لذا ایران از آن دست بردناشت و آماده شد که بعد از یک عملیات محدود در منطقه ای دیگر، عملیات بدر را نیز در همین منطقه انجام دهد و عمده قوای خود را صرف گرفتن کناره دجله کند منتهی در این عملیات نیز به دلیل اینکه نیروهای ما نتوانستند بطور کامل منطق عزیر را بگیرند، رخنه ای در بین نیروهای ما بوجود آمد که عراق از همان جافشار آورد و کل منطقه کنار دجله را دوباره از ایران پس گرفت.

بعد از بدر اتفاقاتی افتاد که مهم ترین آنها، تفکیک فرماندهی سپاه و ارتش از یکدیگر بود چون ما به این نتیجه رسیدیم که با این وضع دیگر نمی توانیم قرارگاه مشترک داشته باشیم و کلاً باید از هم جدا بشویم که این سرآغاز عملیات های دوران پیروزی نهایی گردید.

جنگ شهرها

در همین دوران چند مسئله مهم دیگر نیز به وجود آمد از جمله: جنگ شهرها، جنگ نفتکش ها و جنگ شیمیایی اما مهم ترین بخش، جنگ شهرها بود.

عراق یک دفعه بعد از عملیات خیبر بصورت یک نیروی هجوم کننده به سمت شهرهای ایران آمد و با موشک و بمباران شهرهای ایران را مورد حمله قرار داد.

تا یک سال بعد از اقدام عراق، ایران در تردید بود که آیا تلافی بکند یا نه و آیا ما نیز باید به شهرهای عراق حمله کنیم یا خیر؟ اینجا اختلاف نظر جدی بود، برخی می گفتند از نظر شرعی درست نیست و آنها مردم مسلمان اند و توجیحی نداریم که ما نیز مسلمان کشی کنیم اما ایران علیرغم میل باطنی خود و به دلیل طول کشیدن موشک باران نهایتاً ناچار گردید عملیات مقابله به مثل را شروع کند.

عملیات های محدود

همچنین در این مدت چون همواره با عدم الفتح مواجه بودیم ناچار شدیم برای به دست آوردن پیروزی و جبران شکست ها، موجی از عملیات های محدود راه بیندازیم مانند عملیات های عاشورا و قدس. این عملیات ها نتایج مثبتی نیز به همراه داشته است به عنوان مثال عملیات والفجر ۲ که توانستیم پادگان حاجی عمران در اشنویه و پیرانشهر را از عراق بگیریم، در عملیات والفجر ۳ ارتفاعات قلاویزان را از دست عراق آزاد کردیم و در عملیات والفجر ۴ توانستیم در جنوب منطقه بانه، ارتفاعات سورن را به سورکوه وصل کرده و منطقه دره شیلر که مانند زبانه ای وارد خاک ایران گردیده است را قطع کنیم که در نتیجه حدود ۷۰ تا ۸۰ کیلومتر خط پدافندی ایران کم شد. این عملیات در حقیقت اولین پیشروی در منطقه شمال عراق است.

هدف از پرداختن به عملیات های محدود عبارت بود از: کسب توان جدید، گرم کردن فضای جنگ، آزادسازی ارتفاعات سرکوب و مسلط، اصلاح مرز و خطوط پدافندی و نهایتاً رسیدن به مرز بین الملل.

دیپلماسی فعال عراق

در این دوران عراق از نظر سیاسی ارتباط فوق العاده خوبی را با آمریکا برقرار کرده بود بگونه ای که آقای طاروق عزیز به آمریکا رفت و با وزیر خارجه آنجا صحبت کرد و همچنین سفری نیز به روسیه داشت که همزمان با آن اولین استفاده از بمب های شیمیایی آغاز گردید و با وجود اینکه مرتب این مسئله به مجامع جهانی اعلام می شد ولیکن هیچ حمایتی از ایران نشد و صدام محکوم نگردید.

البته سازمان ملل در بیانیه ای خودداری از استفاده سلاح شیمیایی را ذکر کرد اما اینکه عراق را محکوم کند نبود و ایران از نظر سیاسی همچنان در حالت انزوای بین المللی قرار داشت اما سیاست عراق کاملاً فعال بود و قدرت های بین المللی از آن حمایت می کردند. در همین دوران گرچه ارتش و سپاه در قالب قرارگاه مشترک عمل می کردند لکن هر کدام بصورت جداگانه عملیات های خود را طراحی و اجرا می کردند. بعد از عملیات بدر در همان منطقه به پیشنهاد شهید صیاد شیرازی عملیاتی به نام کمیل طراحی گردید که به دلیل اختلاف نظری که وجود داشت و اینکه نهایتاً آقای هاشمی رفسنجانی قانع نشدند که نتیجه عملیات چه خواهد شد لذا عملیات بر گزار نشد.

عملیات دیگری نیز به نام قادر در اطراف پیرانشهر و در داخل خاک عراق طراحی شد که نتیجه آن نیز موفقیت آمیز نبود.

این دوران عدم الفتح نام داشت که شکست در عملیات های بزرگ و جنگ شهرها را شامل می شود تا عملیات والفجر ۸ که منجر به تصرف فاو و ورود به مقطع دیگری از جنگ شد.